

مسئله اختیار - آیا اراده آگاهانه توهم است؟

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۱۷

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۸/۱۱

بهرام علیزاده*

چکیده

در این مقاله دیدگاه وگنر درباره اراده آگاهانه و مدعای او در این باره را مورد بررسی قرار خواهیم داد. او معتقد است اراده آگاهانه یک توهم است؛ زیرا برای شکل‌گیری یک خواست یا قصد آگاهانه، ضروری است که آن قصد یا خواست به صورت مستقیم، غیراستنتاجی و بی‌واسطه - نه به صورت تفسیرگرایانه - در دسترس عامل باشد. از آنجا که چنین دسترسی‌ای وجود ندارد، لذا چیزی به نام اراده آگاهانه واقعیت ندارد. اما این استدلال دچار یک اشکال اساسی است که به تئوری «فرآیند دوگانه» یا «فرآیند موازی» درباره تصمیم‌گیری مشهور است. اگر تئوری فرآیند دوگانه درست باشد، استدلال وگنر برای توهمی بودن اراده آگاهانه به شکست می‌انجامد.

واژگان کلیدی: توهم، اراده آگاهانه، تجربه اراده آگاهانه، خود - تفسیری، فرآیند دوگانه.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، گروه معرفت‌شناسی.

۱. مقدمه

انکار اراده آگاهانه (آزادانه) از جهات مختلفی باورهای دینی را تهدید می‌کند. نظام جزا و پاداش و باور به معنای زندگی از جمله اعتقاداتی هستند که با انکار اراده آزاد به چالش کشیده می‌شوند. یکی از مهم‌ترین مدعیان معاصر «توهمی بودن اراده آگاهانه (اراده آزاد)»^{*} دنیل وگنر (Daniel M. Wegner) است. او با رویکردی پدیدارشناختی (Phenomenological) تجربه اراده آگاهانه را یک توهم می‌داند و در کتاب معروف خود - توهم اراده آگاهانه (The Illusion of Conscious Will) - به دفاع از این ادعا می‌پردازد. او معتقد است اراده آگاهانه یک توهم است و رفتار آدمیان به عنوان پدیده‌های طبیعی مبتنی است بر مجموعه‌ای از فرآیندهای فیزیولوژیک. این فرآیندها غیراختیاری‌اند و ما در وقوع آنها نقشی نداریم. از آنجا که انکار آزادی اراده آگاهانه به معنای انکار مسئولیت‌پذیری اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی نیز پیش‌نیاز هر نظام حقوقی مبتنی بر جزا و پاداش است، پس اگر وگنر درست بگوید و اعمال ما به طور کامل مبتنی بر فرآیندهایی شیمیایی جاری در مغزمان باشند، دیگر نه مسئولیتی در برابر اعمالمان داریم و نه برای انجام یا ترک آنها مستحق پاداش و کیفر هستیم؛ همان‌طور که یک درخت در قبال تکان خوردن شاخه‌هایش در برابر باد مسئول نیست.

از سویی، ما خود را «شخص» (Person) و طبیعتاً دیگران را نیز «شخص»‌هایی در تعامل با خود می‌دانیم. «شخص» کسی است که انتخاب می‌کند و از این طریق، زندگی خود را شکل می‌دهد و به آن معنا می‌بخشد. بنابراین زندگی عبارت است از انتخاب‌های یک «شخص» و عمل بر مبنای آنها. به بیان دیگر، برخورداری از یک جایگاه واقعی در جهان به این معناست که «شخص» در رویدادهای جهان دخیل باشد. لذاست که مفهوم شخص با مفهوم «کنترل» (Control) - کنترل بر اعمال خود - گره خورده است. اگر انتخاب‌های افراد، معلول رویدادها و علل غیرقابل کنترل - درونی یا بیرونی - باشد، به این معناست که انسان‌ها فاقد یک زندگی اصیل هستند؛ زیرا باور به

^{*} از نظر وگنر تجربه اراده آزاد یکی از مفاهیم هم‌مصادق تجربه اراده آگاهانه است (Wegner, 2002, p.13).

اینکه مکانیسم‌های فیزیولوژیک کنترل‌گرهای واقعی رفتارهای ما هستند، «شخص» را از جایگاه واقعی خود در در جهان - یعنی نقش علی در رویدادهای جهان - دور می‌کند. به همین دلیل، پوچ‌انگاری (Nihilism) یکی از لوازم انکار اراده آگاهانه به شمار می‌آید. در این مقاله یکی از استدلال‌های وگنر به سود توهمی بودن اراده آگاهانه را نقد و بررسی می‌کنیم. برای بررسی دیدگاه او نخست، لازم است بدانیم منظور وگنر از اراده آگاهانه چیست؟ و چه معنایی از «توهم» در عبارت «اراده آگاهانه توهم است» در ذهن دارد و آنگاه به بررسی استدلال او به سود توهم‌انگاری بپردازیم.

۲. معنای اراده آگاهانه

بهترین راه برای فهم ماهیت اراده آگاهانه، بررسی تجربه‌ای است که از آن داریم؛ چراکه اولاً، ما به تجربه‌هایمان دسترسی مستقیم داریم - یا دست‌کم چنین می‌پنداریم - و ثانیاً، به دلیل وجود رابطه التفاتی «میان اراده آگاهانه» و «تجربه اراده آگاهانه» (conscious Acts of Experience of will)، استلزامی منطقی میان آن دو برقرار است. افعال اراده (the will) ما امور التفاتی (Intentional objects) تجربه اراده آگاهانه ما هستند؛* چنان‌که مثلاً «تجربه ما از رنگ آبی» غیر از «رنگ آبی» است و تجربه ما از رنگ آبی راجع - رابطه التفاتی - به رنگ آبی است.

اگر «اراده» متعلق التفاتی تجربه ماست، پس برای فهم ماهیت آن لازم است به بررسی محتوای باز نمودی تجربه اراده آگاهانه بپردازیم و از آنجا که وگنر در بیشتر موارد از «تجربه عمل» برای توصیف «تجربه اراده آگاهانه» سود می‌جوید، لذا محتوای باز نمودی تجربه اراده آگاهانه از دیدگاه او همان «تجربه یا احساس عمل» است. به همین دلیل هم هست که بخشی از کار او به پدیدارشناسی عامل اختصاص دارد. او در موارد متعدد، برای نشان دادن تجربه عمل [تجربه اراده آگاهانه] از این معادل‌ها سود

* وگنر در متون مختلفی ارتباط میان اراده آگاهانه و تجربه اراده آگاهانه را التفاتی می‌خواند؛ ولی برخی از متون او رابطه دیگری را میان این دو طرح می‌کنند؛ «اراده یک احساس است، همانند شادی، غم، خشم یا تشویش یا نفرت» (wegner, 2002, pp.236 & 3-29). با توجه به این متن می‌توان گفت که او تمایز میان «اراده» و «تجربه اراده» را به هم می‌زند.

می‌جوید؛ تجربه اثرآفرینی (Authorship) (2002, p.27)، تجربه قصد (Intentionality) (wegner, 2003, p.68)، تجربه جهد (Effort) (wegner, 2002, p.39)، تجربه اراده آزاد (Free will) (wegner, 2002, p.318) تجربه علیت ذهنی (Mental causation) (wegner, 2005, p.23).

برای مثال در مواردی معنای مورد نظر خود از تجربه اراده آگاهانه را با نظریه علیت ذهنی پیوند می‌زند* و می‌گوید: تجربه اراده آگاهانه همان احساسی است که به ما می‌گوید نیات و مقاصد مان، علت اعمال مان می‌شود.

«چنین به نظر می‌رسد که نیاتی که قبل از عمل پدید می‌آیند ... موجب عمل می‌شوند. این بنیادی‌ترین نمود تجربه اراده است» (wegner, 2002, p.20).

گاهی تجربه اراده آگاهانه را معادل «تجربه اثرآفرینی»** می‌داند: «وقتی ارتباط مناسبی از نظر محتوا (Content) و شرایط (Context) میان فکر و عمل برقرار می‌شود، احساس اثرآفرینی به عمل ایجاد می‌شود. در این وضعیت، به نظر می‌رسد که ما عمل را انجام داده‌ایم» (wegner, 2005, p.27).

گاهی نیز آن را هم‌مصادق با تجربه اراده آزاد می‌داند. او معتقد است غالباً کسانی که به روش معمول درباره اراده آزاد و دترمینیسم می‌اندیشند، پیشاپیش این نظریه را پذیرفته‌اند که اراده آگاهانه یک احساس اثرآفرین است و از همین روست که کتابی با عنوان «توهم اراده آگاهانه» به طور حتم، خاری در چشم معتقدان به اراده آزاد به شمار می‌آید (2002, pp.318-319).

* برخی معتقدند در پدیدارشناسی متعارف (Normal phenomenology) عامل هیچ تجربه علی - که از آن به علیت ذهنی تعبیر می‌شود - وجود ندارد. تجربه‌ای که ما از خودمان به عنوان عامل داریم، قطعاً از ویژگی التفاتی و هدفمندی برخوردار است؛ زیرا با نگاهی به خود درمی‌یابیم که در پرتو باورها و آرزوها و درکی که از نیات خود داریم، عمل می‌کنیم. اما چنین تجربه‌ای علی نیست (Horgan and others, 2003/ Searle, 2001/ Wakefield and Dreyfus, 1991).

** تجربه اثرآفرینی یا ایجاد عبارت است از تجربه اینکه شما عامل (Agent) یا موجد (Author) یک رویداد باشید. نقطه مقابل احساس ایجاد این است که یک رویداد توسط شخص دیگری انجام شده باشد و یا اینکه اصلاً عاملی به عنوان منشأ آن رویداد وجود نداشته باشد. اما این معنای ایجاد خیلی به کار ما نمی‌آید و ما باید به دنبال شرایطی باشیم که در آن تجربه ایجاد حاصل می‌شود. به عبارت دیگر باید به این سؤال پاسخ دهیم که «ایجاد کردن یک عمل دقیقاً به چه معناست؟».

هرچند این تکثر در به‌کارگیری مفاهیم می‌تواند مشکل‌ساز باشد،* به ما می‌فهماند که *دنیل وگنر* معنای واحد - و یا دست‌کم نزدیک به هم - از آنها مدنظر داشته است.** پس از آنکه تا حدودی با ماهیت «تجربه اراده آگاهانه» و محتوای بازنمودی آن از دیدگاه وگنر آشنا شدیم، به معنای مورد نظر او از «توهم» می‌پردازیم.

۳. معنای توهم

بی‌تردید منظور از توهمی بودن اراده آگاهانه این نیست که همه ما در تجربه‌ای که از اراده آگاهانه داریم، دچار توهم هستیم. بلکه توهم ناشی از تفسیری است که از ماهیت این تجربه در ذهن داریم. یکی از تفاسیر نادرست، تصویر سنتی ما از اراده به عنوان «علت نامعلول عمل» است.*** می‌پنداریم اراده، یک تبیین‌گر دست اول (First order) است که تمام رفتارهای ما را تبیین می‌کند؛ در حالی که چیزی آن را تبیین نمی‌کند (Ibid, p.13). بنابراین تجربه عمل ما توهم نیست، بلکه توهم آنجاست که این تجربه را علت عمل و معلول اندیشه آگاهانه می‌پنداریم (Ibid, p.2). به این ترتیب، می‌توان گفت وگنر منکر تجربه ما نیست؛ ولی بر خلاف دیدگاه مبتنی بر شهود متعارف، آن را شاهدی بر تحقق اراده آزاد نمی‌داند. در واقع، این پندار همسو با فهم متعارف که «اراده آگاهانه - آنچه تجربه می‌کنیم - نیرومند [نیروی علی] است» از دیدگاه وگنر یک توهم

* زیرا وگنر توضیحی نمی‌دهد که آیا این مفاهیم مختلف بازنمای مصداق واحدی از تجربه هستند یا مصادیق متفاوتی را نشانه رفته‌اند.

** برخی معتقدند بعضی از این مفاهیم به محتوای تجربه‌ای متفاوتی اشاره می‌کنند. برای مثال تجربه ایجاد، غیر از تجربه عمل است (Bayne and Levy, 2006). این نکته می‌تواند برای وگنر مشکل‌ساز شود؛ زیرا او برای توهمی بودن همه این مفاهیم تنها یک استدلال ارائه می‌کند و اگر این مفاهیم مصادیق متفاوتی از تجربه را نشان بدهند، این احتمال هست که دلایل او در مورد برخی از آنها کارآمد و در مورد برخی دیگر ناکارآمد باشند.

*** وگنر در جاهای مختلف کتابش معانی مختلفی از «توهم» را مدنظر قرار می‌دهد که همه آنها نمی‌توانند نظریه «اراده آگاهانه» را مورد حمله قرار دهند. یکی از این معانی، ایده سنتی «اراده آزاد متافیزیکی» به عنوان «علت نامعلول عمل» است. در حالی که این به شدت محل تردید است که نظریه اراده آگاهانه لزوماً نیازمند آزادی متافیزیکی به معنای بالاست؛ بلکه تمام آنچه نظریه اراده آگاهانه نیاز دارد، این است که تصمیم‌های آگاهانه ما باید علت عمل ما باشند، نه اینکه این تصمیم‌ها خودشان علت بی‌علت باشند (Carruthers, 2007).

محسوب می‌شود. پس از روشن شدن معنای «اراده آگاهانه» و «توهم» به مدعای اصلی او - اراده آگاهانه توهم است - می‌پردازیم.

۴. توهمی بودن اراده آگاهانه

دیدگاه سستی - همسو با فهم متعارف - دو ادعای مهم درباره اراده آگاهانه مطرح می‌کند: یک - «تجربه عمل» ملازم «اراده عمل» است؛ به گونه‌ای که می‌توان آن دو را مصداقاً یکی دانست.

دو - اراده آگاهانه از نظر علی نیرومند است؛ یعنی اراده صرفاً یک «تجربه» محض نیست، بلکه «نیرو» هم هست.

مدعای وگنر - یعنی «اراده آگاهانه یک توهم است» - به معنای انکار این دو مدعاست.

اولاً، وگنر معتقد است بر خلاف پندار متعارف، ملازمه‌ای میان تجربه عمل و آگاهانه [یا ارادی] بودن آن وجود ندارد؛ زیرا فرآیندهای ذهنی تولیدکننده تجربه عمل اختیاری، همان‌هایی نیستند که خود عمل را به وجود می‌آورند (Wegner, 2002, p.11). گاهی عملی را انجام می‌دهیم، در حالی که از آن ناآگاهیم و گاهی نیز می‌پنداریم عملی را انجام داده‌ایم، در حالی که در واقع، عملی از ما سر نزده است. او از مثال‌های بسیار - و گاه نامتعارف - استفاده می‌کند تا نشان دهد میان تجربه عمل ارادی و ارادی بودن عمل ملازمی برقرار نیست. هیپنوتیزم (Hypnotism)* یکی از این مثال‌هاست که وگنر معتقد است می‌تواند باعث پدید آمدن احساس عمل شود و به این ترتیب، شخص هیپنوتیزم شده را بفریبد. شخص هیپنوتیزم شده تجربه عمل ارادی را در خود احساس می‌کند، ولی اعمالی که از او سر می‌زنند، ارادی به شمار نمی‌آیند؛ زیرا اراده او تحت کنترل نیروهای بیرونی است و احساس ارادی بودن عمل از بیرون بر هیپنوتیزم‌شونده تحمیل می‌شود. به همین دلیل، حتی اگر شخص هیپنوتیزم شده تجربه

* «حقیقه لوح احضار ارواح» (Ouija board manipulation) «ارتباط تسهیل شده / آسان» (Facilitated communication) و «فال‌گیری با آب» (Water divination) از موارد دیگری هستند که وگنر به آنها توسل می‌جوید.

اراده آگاهانه خود را برای ما بازگو کند و صراحتاً مدعی شود که از پیش - به عمل خود آگاهی داشته است، باز هم این علم پیشین او به عمل آتی باعث نمی‌شود که عمل انجام گرفته را معلول اراده آگاهانه او بدانیم (Wegner, 2002, pp.6-9).

ثانیاً، او معتقد است آنچه به عنوان اراده آگاهانه به تجربه ما درمی‌آید از نظر علی نیرومند نیست؛ یعنی میان آگاهی و عمل ارتباط علی برقرار نیست. از دیدگاه وگنر، توهم نیروی علی اراده، ناشی از آن است که تجربه آگاهانه، روگرفت دقیق اراده قلمداد می‌شود. مثلاً حالت تردید بین خوردن و نخوردن یک شیرینی، دلیل بر نیروی علی ذهن آگاه به شمار می‌آید. ما غالباً نیروی درونی را تجربه می‌کنیم که از خوردن شیرینی باز می‌داردمان و یا به آن ترغیب می‌کند. ولی از نظر وگنر مسئله این است که نیرو با تجربه ما از آن یکی نیست و ما به اشتباه می‌پنداریم آنچه به عنوان اراده تجربه می‌کنیم، از تأثیر علی - نیرو - برخوردار است. اراده آگاهانه ما هیچ‌گاه - حتی زمانی که خواسته - هایمان را به طور دقیق عملی می‌کنیم - علت مستقیم اعمال ما نیست. هر دو آنها - اراده آگاهانه و عمل - معلول یک علت ناآگاهانه هستند. به این ترتیب، اراده از نظر وگنر یک پی‌پدیده (Epiphenomenal) است* و توهم نیروی علی آن از تصور اشتباه درباره نحوه ارتباط اراده و تجربه اراده ناشی می‌شود.

۱-۴. رابطه میان اراده و تجربه اراده: رابطه مبتنی بر تفسیر

اگر اراده آگاهانه یک پی‌پدیده است و اگر ملازمه‌ای میان تجربه اراده آگاهانه و تصویر ما از نیروی علی اراده وجود ندارد، پس چرا ما دچار چنین توهمی می‌شویم؟ پاسخ وگنر به این پرسش، به نحوه ارتباط ما با حالات ذهنی مان برمی‌گردد. ارتباط ما با حالت

* کروئرز معتقد است تعبیر پی‌پدیدارگرایی وگنر درباره آگاهی تعبیری نادرست است؛ زیرا مدعی وگنر این است که اراده آگاه نمی‌تواند مستقیماً علت عمل باشد. ولی او علت غیرمستقیم اراده برای عمل را نفی نمی‌کند. به عبارت دیگر، اراده آگاه می‌تواند نتایج و لوازم علی به دنبال داشته باشد؛ مثلاً وگنر برای توضیح دیدگاه خود از تمثیل «مدار» استفاده می‌کند. کشتی‌ها در امتداد مدار معینی حرکت می‌کنند. نمی‌توان گفت که مسیر مداری به طور مستقیم بر حرکت کشتی اثرگذار است. در عین حال، تأثیر غیرمستقیم مدار بر حرکت کشتی نیز غیرقابل انکار است. مدارها می‌توانند از طریق تأثیری که بر ناخدا و سکاندار کشتی می‌گذارند، بر مسیر حرکت کشتی اثرگذار باشند (Carruthers, 2007).

ذهنی اراده - و نیز قصد، تصمیم‌گیری و ... - چگونه است؟ آیا آن‌چنان‌که فهم متعارف ما می‌پندارد، این دسترسی از نوع دسترسی غیراستنتاجی (Non-Inferential) و غیرتفسیرگرانه (Non-interpretative) است؟

عموماً چنین پنداشته می‌شود که آگاهانه‌بودن یک رویداد ذهنی، مستلزم اطلاع مستقیم و بی‌واسطه - غیرتفسیرگرانه - از آن رویداد ذهنی است (Carruthers, P., 2005). آنچه از طریق فرآیندهای خود-تفسیری (Self-Interpretation) دانسته شود - همچون اطلاعات حاصل از جلسات روان‌کاوی (Psychoanalysis) - آگاهانه شمرده نمی‌شوند. به بیان دقیق‌تر، عدم تقارن (Asymmetry) میان اندیشه‌های آگاهانه خود و اندیشه‌های آگاهانه دیگری باعث می‌شود که ما نسبت به اندیشه‌های آگاهانه خود در وضعیتی باشیم - دسترسی مستقیم - که در مورد اندیشه‌های دیگران نیستیم. اندیشه‌های آگاهانه دیگری تنها از طریق فرآیند تفسیر در اختیار من قرار می‌گیرند. همچنین گزارش‌های من از خود مبنای موجه - دلیل کافی - اسناد آنها به من از سوی دیگرانی است که فاقد هرگونه دسترسی مستقیم به حالات ذهنی من هستند. در واقع، گزارش‌های من از حالاتم - برخلاف گزارش‌هایم از دیگری - «خود-مجوزانه» (Self-licensing) است (Malcolm 1984/ Shoemaker, 1990/ Heal, 1994/ Moran, 2001).

مطابق این دیدگاه، هر کسی نسبت به حالات درونی خود از گونه‌ای مرجعیت معرفتی برخوردار است که مبتنی بر تفسیر نیست؛ زیرا هر یک از ما، در مقام مفسر اندیشه‌های خود، هیچ مزیتی بر دیگری نداریم. بنابراین کسانی که مرجعیت معرفتی گزارش‌های اول - شخص را درباره حالات ذهنی پذیرفته‌اند، ناگزیر از پذیرش بی-واسطه‌گی آن حالات ذهنی نیز هستند. پس نوعی هم‌بستگی یا ملازمه میان آگاهانه‌بودن یک حالت ذهنی و دسترسی بی‌واسطه به آن برقرار است.

گزاره T: «رویداد ذهنی P برای شخص S آگاهانه است اگر و تنها اگر P مستقیم و بی‌واسطه در دسترس S قرار داشته باشد».

با توجه به ملازمه موجود در گزاره T، اگر بتوان ثابت کرد که دسترسی S به رویداد ذهنی P بی‌واسطه نیست - بلکه تفسیرگرانه - است، آنگاه ثابت می‌شود که ادعای آگاهانه‌بودن P برای S تنها یک فریب است. وگرنه نیز قبول می‌کند برای اینکه یک

حالت ذهنی آگاهانه به شمار آید، لازم است که به صورت غیرتفسیرگرایانه، مستقیم و بی‌واسطه در دسترس قوه ذهن - خوان ما قرار گیرد. ولی او همچنین معتقد است قوه ذهن - خوان دسترسی مستقیم و بی‌واسطه به فرآیندهای فکری ما ندارد. از جمله دسترسی ما به اراده خودمان همواره تفسیرگرانه است. آگاهی ما از امیال و خواسته‌هایمان، نتیجه توانایی ذهن‌خوانی و بر اساس بهترین تفسیر ما از اطلاعاتی است که درباره علت‌ها و معلول‌های عمل تصمیم‌گیری در اختیارمان قرار دارد. بنابراین رویدادی ذهنی مثل اراده - دست کم با این ملاک شهودی که میان آگاهانه‌بودن یک حالت ذهنی و دسترسی غیراستنتاجی به آن رابطه تلازم برقرار است - آگاهانه به حساب نمی‌آید.

۴-۲. استدلال توهم

دنیل وگنر از روش‌های مختلف سود می‌جوید تا نشان دهد دسترسی ما به رویدادهای ذهنی‌مان - از جمله اراده - غیرمستقیم و استنتاجی است. یکی از این طریق به‌کارگیری اختلافات شناختی (Cognitive dissonance) است که می‌توان آن را «استدلال توهم» نامید. بسیار اتفاق می‌افتد که تبیین‌های آدمی از رفتارهای خود خیالی و کاذب از آب می‌شود؛ رفتارهایی به خود نسبت می‌دهد - صادقانه و بدون هرگونه اطلاع از کاذب و خیالی‌بودن آنها - که در واقعیت از او سر نزده‌اند و در مواردی نیز عملی رخ می‌دهد که از آن مطلع نیستیم. موارد زیادی وجود دارد که گزارش‌های اول - شخص نادرست ظاهر می‌شود. ابتدا به برخی از این مثال‌ها اشاره می‌کنیم و سپس خواهیم گفت چگونه وگنر از این مثال‌ها در تأیید استدلال توهم سود می‌جوید.

۴-۲-۱. آزمایش (۱): عضوهای خیالی (Phantom Limbs)

یکی از آزمایش‌هایی که به این دسته از خطاهای شناختی اشاره دارد، آزمایش «عضوهای خیالی» است. هندرسن و اسمیت (Henderson, and Smyth, 1948) با مطالعه روی ۳۰۰ مقطوع‌العضو در طول جنگ جهانی دوم دریافتند که ۹۸ درصد آنها عضو خیالی را تجربه کرده‌اند. عجیب‌تر آنکه تجربه عضو خیالی در بیشتر موارد تجربه

حرکت را نیز به همراه داشت؛ یعنی بیمار گمان می‌کرد که حتی می‌تواند این اعضای خیالی را حرکت دهد؛ تجربه حرکت انگشت‌ها، زانوها و آرنج‌هایی که در واقع وجود نداشتند. این احساس گاهی احساس یک حرکت غیراختیاری بود؛ مثل وقتی که فرد دیگر انتهای عضو قطع شده را فشار می‌داد و گاهی احساسی از یک حرکت اختیاری بود؛ مثل وقتی که خود بیمار می‌کوشد عضو قطع شده را حرکت دهد. نکته قابل توجه درباره این تجربه‌ها آن بود که آنها در گروه تجربیات مبهم و نامشخص خیالی قرار نمی‌گرفتند؛ زیرا بیمار می‌توانست بخش‌های حرکت را به صورت تفکیک شده حس کند و حتی گزارش‌های دقیقی از تغییر وضعیت بدن خود و نسبت عضو متحرک (خیالی) با دیگر اعضای بدن ارائه نماید. این تجربه در نقاط دورتر از محل بریدگی - به دلیل باز نمود بیشتر در مغز - قوی‌تر و در نقاط نزدیک‌تر به محل بریدگی ضعیف‌تر بود.

۲-۲-۴. آزمایش (۲): حرکت عضوهای خیالی

آزمایش دیگری که نشان‌دهنده خطاهای شناختی در افراد است، آزمایشی است که توسط نیلسون (Nielson, 1963) انجام شده است. او نشان می‌دهد که حتی نگاه کردن به یک حرکت اختیاری دست و پا می‌تواند در تولید احساس حرکت اختیاری نقش داشته باشد. آزمایش‌گر در این آزمایش توانست افراد شرکت‌کننده - افراد سالم با دست و پاهای سالم - را به گونه‌ای فریب دهد که گمان کنند دست و پای شخص دیگر از آن آنهاست. از شرکت‌کنندگان خواسته شد که دستکش بپوشند، دستان خود را درون یک جعبه قرار دهند و هرگاه به آنها علامت داده شد، روی کاغذ خط بکشند. آنها به طور مستقیم درون جعبه را نمی‌بینند، ولی به واسطه آینه‌ای که روبرویشان قرار دارد، تصویر دستی را درون جعبه می‌بینند که گمان می‌کنند دستان خود آنهاست. در حالی که تصویر آینه بازتاب دستان شخصی دیگر است که از نظر ظاهری کاملاً شبیه دست آنهاست؛ دستکش پوشیده است، مداد در دست دارد و از نظر مکانی نیز دقیقاً جایی قرار گرفته است که شخص بیننده انتظار دارد دست خود را در آن قسمت از جعبه مشاهده کند. سپس برای شرکت‌کنندگان، علامتی ارسال شد تا شروع به کشیدن خط کنند. هم‌زمان

دستان واقعی و دستان دروغین شروع به کشیدن خط کردند. بیشتر شرکت‌کنندگان در این حالت حرکت دستان خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کردند که بتوانند اشتباهات دست دروغین در خط‌کشی را جبران کنند. بازخورد بصری این امر چنان بود که حتی شرکت‌کنندگان در لحظات کوتاهی با حرکت دستان خودشان نیز قطع ارتباط کردند.

۳-۲-۴. آزمایش (۳): اعمال پنفیلد (Penfield actions)

پنفیلد (Penfield, 1975) با بررسی مغز بیماران صرعی در پی آن بود که ناحیه‌ای را کشف کند که با تحریک آن بتواند همان حالت اختطاری - مانند حالت شگفت - که معمولاً بیماران صرعی را از نزدیک شدن حمله باخبر می‌کند، برانگیزاند. از آنجا که خود مغز فاقد گیرنده‌های درد است، لذا او پس از بی‌حسی موضعی پوست سر، مجموعه بیمار را باز کرده و الکتروود حاوی یک جریان خفیف را روی بافت عریان مغز قرار داد. به این ترتیب، توانست باعث ایجاد تکانه‌های عصبی در یاخته‌ها و رشته‌های عصبی مغز شود. بیماران نیز که در جریان این تجاوز الکتریکی به مغزشان کاملاً هشیار بودند، می‌توانستند به سؤالات جراح یا شخص دیگر جواب دهند. این روش به او این امکان را دارد که کارکردهای قسمت‌های دیگر قشر مخ - مثل قشر حرکتی - را نیز کشف کند.

بیماران در مواجهه با پرش‌های عضلانی ناشی از تحریک قشر حرکتی مخ، نه‌تنها توان ممانعت نداشتند، بلکه معتقد بودند هیچ عملی انجام ندادند؛ یعنی هیچ احساس و تجربه‌ای از انجام عمل در خود مشاهده نمی‌کردند. حتی آنها معتقد بودند نیرویی از بیرون آنها را مجبور به عمل می‌کند. وگنر معتقد است نتایج این آزمایش نشان می‌دهد که در مواردی، عمل انجام می‌شود بدون اینکه احساس عمل در فاعل ایجاد شود (Wegner, 2002, p.47)*.

* آیا واقعاً می‌توان گفت که اعمال پنفیلد توسط بیماران پنفیلد ایجاد شده است؟ شاید اصلاً باید پنفیلد را موجد این اعمال بدانیم و نه بیماران را! یا این احتمال هم هست که اصلاً این اعمال ایجاد نشده باشند. آسیب‌شناسان (Pathologists) بسیاری با بررسی‌هایی که روی سندروم آشفستگی دست و حرکات ایجادشده در حالت هیپنوتیزم انجام داده‌اند، معتقدند در چنین مواردی روشن نیست که اصلاً فاعلی در پس رابطه ایجاد/ اثرآفرینی با حرکات تولیدشده وجود دارد یا نه. اما اگر این مسئله روشن نیست که چه زمانی می‌توان گفت یک عمل ایجاد شده است، پس همچنین این مسئله نیز می‌تواند روشن نباشد که چه زمانی تجربه‌های ایجاد (Experiences of authorship) صادق و حقیقی

اینها تنها بعضی از مثال‌هایی است که وگنر به آنها اشاره می‌کند. این‌گونه خطاها در روان‌شناسی اجتماعی* نیز بسیار دیده می‌شود؛ تا آنجا که می‌توان گفت این دسته از خطاها از خطاهای سیستماتیک به شمار می‌آیند. بهترین تبیین برای این خطاهای سیستماتیک این است که بپذیریم «سیستم ذهن‌خوان» یا «سیستم اسناد رویدادهای ذهنی» به فرآیندهای فکری برساننده نیت و اعمال ما دسترسی مستقیم ندارند. این سیستم تنها با تکیه بر امور بیرونی - مثل داده‌های حسی بخش دیداری، شنوایی، لامسه و نه امور درونی مثل حالات ذهنی فاعل - به مشاهده و تفسیر رفتار فاعل می‌پردازد. در واقع، سازوکاری که ما یک حالت ذهنی را به خود نسبت می‌دهیم، بر اساس تفسیر شکل می‌گیرد.** از آنجا که قبول دسترسی مستقیم به حالات ذهنی موجب می‌شود که میزان بالایی از خطاهای شناختی بدون تبیین باقی بمانند، لذا وگنر معتقد است قبول دسترسی تفسیرگرانه، تبیین بهتری برای توجیه این‌گونه خطاها در اختیار ما می‌گذارد. این دسته از خطاها نشان می‌دهند که بر خلاف فهم متعارف، در همه مواردی که گمان می‌کنیم دسترسی بی‌واسطه به حالات ذهنی خود داریم، به خود - تفسیری مشغول هستیم.

اما چرا تصور ما از ذهن خود و اتفاقات جاری در آن شبهه - دکارتی (quasi - Cartesian) - کارکردهای ذهن برای خود ذهن شفاف بوده و ذهن به آنها معرفت بی‌واسطه دارد - باقی مانده است؟ چرا ما همچنان گمان می‌کنیم که دسترسی مستقیم به

(veridical) هستند و اگر تجربه‌های اراده آگاهانه شامل تجربه‌های ایجاد می‌شوند، پس همچنین روشن نیست که چه زمانی تجربه‌های اراده آگاهانه صادق و حقیقی هستند.

* روان‌شناسی اجتماعی (Social-psychology) بررسی علمی و توضیح چگونگی تأثیر واقعی، خیالی یا ضمنی حضور دیگران بر افکار، احساسات و رفتار فرد است (Allport, 1985).

** این منافاتی ندارد با اینکه هر فردی نسبت به مشاهده‌گران بیرونی وضعیت بهتری در اسناد و تبیین رفتارهای خود داشته باشد؛ چراکه سیستم ذهن‌خوان شواهد بیشتری در اختیار دارد. برای مثال سیستم ذهن‌خوان علاوه بر دسترسی به داده‌های بصری و نیز دیگر داده‌های حسی، به جملات زبان طبیعی که در قالب «گفت‌وگوی درونی» انجام می‌شود نیز دسترسی دارد. در بسیاری از موارد، رفتارهایی که مبنای اسناد یک اندیشه یا قصد به فاعل قرار می‌گیرند، می‌توانند صرفاً واکنش‌های بدنی فاعل به یک احساس و یا تحقق یک گفت‌وگوی درونی و ... باشند که هیچ‌یک از آنها برای مشاهده‌گر بیرونی قابل مشاهده نیست. در حالی که سیستم ذهن‌خوان به همه این موارد دسترسی دارد. دلیل کافی اعتماد کامل به خود - اسنادها در قیاس با دیگر - اسنادها نیز همین نکته است.

حالات ذهنی خود داریم؟ چرا توهم اراده آگاهانه تا این اندازه در برابر حذف خود مقاومت می‌کند؟ پیتر کروئرز معتقد است خلق توهم اراده آگاهانه به نحوه کارکرد سیستم ذهن - خوان ما مرتبط است.

وقتی ما تصمیم می‌گیریم عملی را انجام دهیم، گفت‌وگویی درونی (Inner speech) در ذهن ما شکل می‌گیرد: «عمل Q را انجام خواهم داد». آنچه با عنوان گفت‌وگوی درونی در اختیار ما قرار می‌گیرد، تفسیر سیستم ذهن - خوان از این جمله است و نه تصویری از ذهن و فرآیندهای جاری در آن. از سویی، سیستم ذهن - خوان که کار اسناد حالات ذهنی به ما را به عهده دارد، هیچ پیامی مبنی بر عمل تفسیر خود - نه عکس برداری - در اختیار ذهن قرار نمی‌دهد. نتیجه‌اش این می‌شود که ما به اشتباه خودمان را به طور مستقیم و شفاف با حالات ذهنی در ارتباط دانسته و آنها را بی‌واسطه در دسترس خود می‌بینیم.

همچنین، عملکرد سیستم ذهن - خوان - چه عمل اسناد مبتنی بر تفسیر باشد و یا عکس برداری - برای مقاصد روزمره مان - همچون پیش‌بینی و تبیین - کفایت می‌کند، (Carruthers, 2006). زیرا این سیستم گفت‌وگوی درونی «عمل Q را انجام خواهم داد» را به عنوان قصد و خواست عمل Q صورت‌بندی می‌کند و مفاهیم «قصد» و «خواست» نقشی کلیدی در مناسبات روزمره ایفا می‌کنند. لذا غالباً هیچ تردیدی درباره نحوه دسترسی سیستم ذهن - خوان به این حالات ایجاد نمی‌شود. کروئرز معتقد است اگرچه این گفت‌وگوی درونی - من عمل Q را انجام خواهم داد - از طریق فرآیندهای استدلالی مرتبه بالاتر* (Higher-Order) نقش علی ایفا می‌کند، با این حال نمی‌تواند باعث تحقق یک تصمیم واقعی شود (Carruthers, 2007).

فرض کنید در لیست کتاب‌های یک کتابفروشی مطالبی درباره یک کتاب خوانده، آن را پسندیده و تصمیم به خرید آن گرفتید. تصور بر این است که در چنین مواقعی، تصمیم نهایی درباره خریدن یا نخریدن کتاب انجام شده است و آنچه باقی می‌ماند مسائلی درباره چگونگی خرید - راه‌های خرید - کتاب است. مسائلی از قبیل اینکه

* فرآیندهایی مثل «می‌دانم که تصمیم دارم عمل Q را انجام دهم» و «می‌خواهم تصمیم را در مورد عمل Q به اجرا بگذارم».

خرید به صورت اینترنتی، پستی و یا ... انجام شود. علت چیست؟ زیرا ما غالباً می-پنداریم که تصمیم واقعی - که ما اتخاذ می‌کنیم - باید آخرین رویداد ذهنی تأملی (Deliberative) در زنجیره علی متتهی به عمل باشد. این تصمیم نهایی، که در قالب گفت‌وگوی درونی «من Q را انجام خواهم داد» متبلور می‌شود، موتور حرکت را روشن می‌کند. اما در واقع چنین نیست. ما عموماً نقش تعاملی میان باورها و تمایلات موجود در عقل عملی را نادیده می‌انگاریم و گمان می‌کنیم تصمیم نهایی ماست که در چنین شرایطی فصل‌الخطاب به شمار می‌آید. خود - گویی «من باید عمل Q را انجام دهم» خود مبتنی رویدادهای دیگری است که از اساس ناآگاهانه هستند. بنابراین تصمیم نهایی ما علت کافی عمل محسوب نمی‌شود. پای دلایل عملی ناآگاهانه دیگری هم در میان است. یکی از این دلایل ناآگاهانه، تمایل من برای انجام و یا ترک عمل Q است. تمایلات ما به امور ناآگاهانه بسیاری بستگی دارند. این حالت آگاهانه - من Q را انجام خواهم داد - تنها زمانی می‌تواند متتهی به عمل شود که تمایل من - به عنوان یک حالت ناآگاهانه - به آن ضمیمه شود. گفت‌وگوی درونی تنها در مرحله توصیف می-تواند علت عمل شمرده شود و این مقدار کافی نیست تا آن را علت یک تصمیم واقعی به شمار آوریم؛ زیرا این رویداد آگاهانه خود محصول رویدادهای ناآگاهانه دیگری است. آزمایش بنیامین لیبت (Libet, 1985) از جمله آزمایش‌های علمی محسوب می-شود که تأییدکننده این مدعاست که رویدادهای آگاهانه - از جمله عمل تصمیم‌گیری - محصول رویدادهای ناآگاهانه مغزی است.

۵. نقد و بررسی استدلال توهم

همان‌طور که در بخش قبل گفتیم، وگنر اراده آگاهانه را توهم می‌داند؛ زیرا تحقق اراده آگاهانه به عنوان یکی از حالات ذهنی آدمی، مستلزم دسترسی مستقیم و غیراستنتاجی ذهن به آن حالت ذهنی - اراده - است. از آنجا که چنین دسترسی مستقیمی وجود ندارد، لذا اراده آگاهانه، آگاهانه نیست (توهم است). در این بخش به نقد و بررسی این دیدگاه می‌پردازیم. به نظر می‌رسد، همان مسیری که وگنر را به توهمی بودن اراده آگاهانه می‌رساند، موجبات نقد نظریه او را نیز ممکن می‌سازد.

از دیدگاه بسیاری، عمل تصمیم‌گیری، چیزی جز شکل‌دهی یک خواست یا هدف به منظور انجام یک عمل خاص نیست. به همین دلیل هم می‌توان آن را پایان‌بخش تردید و دودلی ذهن در مقام عمل دانست. حتی اختیارگرایان معاصر - از جمله رابرت کین (Kane, 2007, pp.28-31) - نیز می‌پذیرند که عامل‌ها نسبت به بسیاری از رویدادهای ذهنی - رویدادهای درونی - نامطلع‌اند. آنها معتقدند آنچه به آن نیازمندند، این است که عامل بداند که در تلاش برای تصمیم‌گیری درباره یکی از گزینه‌های پیش‌روست و مسلماً عالم به این مسئله علم دارد؛ زیرا انتخاب هر گزینه‌ای، مستلزم غلبه بر انگیزه‌های متضادی است که او را به گزینه‌های دیگر متمایل می‌کند. همه ما در موقعیت‌های دشوار تصمیم‌گیری این چالش را درک می‌کنیم و به آن آگاهیم.

بنابراین می‌توان پذیرفت که دو گونه از حالات درونی در ذهن جریان دارند؛ حالات ذهنی آگاهانه و حالات ذهنی و مغزی ناآگاهانه. کین معتقد است این «فرآیندهای موازی» (Parallel processing) در تحلیل درست از شرایط درونی عامل حیاتی هستند. وقتی ما در موقعیت تصمیم‌های دشوار قرار می‌گیریم و برای انتخاب آگاهانه دچار تردیدهای جدی می‌شویم، علاوه بر حالات ذهنی آگاهانه، نوعی فرایند موازی در پشت صحنه - مغز - در جریان است. این فرایند ناآگاهانه تلاش‌های جداگانه‌ای را صورت می‌دهد تا این رقابت شناختی را حل و فصل کند. بنابراین این فرآیندها در عمل تصمیم‌گیری نقش‌آفرین هستند. به دلیل این نقش‌آفرینی، نمی‌توان تجربه مستقیم و بی‌واسطه از خود را تمام ماجرای اراده آگاهانه دانست. آنچه توهم‌گرایان و نیز اختیارگرایان سنتی را به اشتباه انداخته است، همین جاست. دسته نخست به انکار تجربه آگاهانه پرداخته‌اند و دسته دوم، اراده آگاهانه - آزاد محکوم به رازآلودگی کرده‌اند. کین معتقد است نه این رازآلودگی درست است و نه نیازی به حذف جریان‌های پشت صحنه جاری در مغز است.

برای روشن‌شدن مطلب، تجربه ادراک بصری خود را در نظر بگیرید. امروزه بسیاری به فرآیندهای موازی باور دارند که در پدیده‌های شناختی مغز همچون ادراک بصری جریان دارند. مطابق این دیدگاه، مغز به طور جداگانه ویژگی‌های مختلف صحنه بصری مثل شیء و پس‌زمینه را توسط انشعاب‌ها یا جریان‌های عصبی موازی و قابل

تشخیص و البته در تعامل با هم، پردازش می‌کند. پس در این تجربه شناختی نیز با دو گونه از فرآیندهای ذهنی مواجهیم؛ فرآیندهای ذهنی آگاهانه که تجربه بصری ما را شکل می‌دهند و فرآیندهای مغزی ناآگاهانه که در پس این شناخت بصری قرار دارند. هر تئوری درباره دید باید این دو فرآیند را مورد توجه قرار دهد. حال فرض کنید کسی اشکال کند که ما به طور معمول در ادراک‌هایمان از این فرآیندهای مغزی آگاهی درونی نداریم. آیا می‌توان این را یک اشکال قاطع برای تئوری جدید دید به حساب آورد؟ مسلماً نه. برای درستی این تئوری لازم نیست حتماً به تمام رویدادهای درونی مغز آگاهی درونی داشته باشیم. رابرت کین شبیه این ادعا را درباره اراده آزاد (آگاهانه) مطرح می‌کند.

همه می‌دانیم وقتی اراده‌ای از سوی عامل شکل می‌گیرد، نورون‌های خاصی در مغز او فعال می‌شوند. برای اینکه آن حالت ذهنی، آگاهانه- اراده- محسوب شود، ضرورتی ندارد عامل بتواند فعالیت همه نورون‌های مداخله‌گر را در اختیار داشته باشد. ما نه باید و نه می‌توانیم به مدیریت میکروسکوپی تک تک نورون‌هایمان پردازیم. آنچه ما در انجام فعالیت‌های هدفمند لازم داریم، کنترل ذهنی یا فیزیکی در مرحله ماکرو بر فرایندهایی است که با بسیاری از نورون‌ها مرتبط‌اند. همین مقدار برای هدفمندی و آگاهانه بودن یک تصمیم کافی است. لذا از دیدگاه کین، اعتقاد به اراده آگاهانه صرفاً مبتنی بر دسترسی مستقیم و بی‌واسطه تجربه اراده آگاهانه نیست. به همین دلیل، تأکید بر فرآیندهای ناآگاهانه مغزی و کم‌رنگ نمودن نقش حالات ذهنی آگاهانه، به معنای توهمی بودن اراده آگاهانه نیست.

این اشکال را می‌توان بر اساس تئوری سیستم‌های دوگانه (Two systems theory) نیز بیان کرد.* مطابق این دیدگاه، ذهن ما از دو سیستم، با کارکردهای متفاوت، تشکیل شده است؛ سیستم (۱) که نوعی استدلال‌گر غیرآگاهانه به شمار می‌آید، خود متشکل از زیر- سیستم‌های دیگری است که دارای این ویژگی‌ها هستند؛ از عمل کردی پرشتاب و

* کروئرز (Carruthers, 2007) تلاش می‌کند بر همین اساس نقدی بر دیدگاه وگنر وارد کند، هرچند معتقد است با رفع این اشکال، دیدگاه توهم‌انگاری همچنان درست است (ر.ک: Carruthers, 2007, pp.197-213.)

شلخته (Quick and dirty) برخوردارند؛ تغییرناپذیر (Unalterable) هستند؛ یعنی نمی‌توان آنها را با فرآیندهای کنترلی و آموزشی آگاهانه تحت تأثیر قرار داد، و تحت تأثیر دستورهای زبانی (Verbal instructions) قرار نمی‌گیرند. در مقابل، سیستم (۲) آگاهانه و آهسته‌تر عمل می‌کند. در انجام اعمال خود از قواعدی سود می‌جوید که قابل یادگیری و آموزش هستند و غالباً این قواعد را آگاهانه به کار می‌گیرد. از طریق ساختارهای زبانی دیگران قابل دسترسی هستند و به کارگیری موفق این سیستم به کیو (Q) و مدل‌های شناختی شخص بستگی دارد. با اینکه تقریباً همه می‌پذیرند که جملات طبیعی (جملاتی که به دیگران می‌گوییم و نیز جملاتی که به خود می‌گوییم) در کارکرد سیستم (۲) نقش مهمی ایفا می‌کنند، ولی کسی معتقد نیست این سیستم کاملاً وابسته به زبان است. بنابراین این دسته از رویدادهای آگاهانه - که کارکردهای سیستم (۲) را شکل می‌دهند - در شکل‌گیری رفتارهای ما نقش علی دارند؛ یعنی می‌توان گفت که رویدادهای ذهنی، مثل رویداد «گفت‌وگوی درونی» می‌تواند نقش علی در ایجاد رفتارهای ما داشته باشد.**

می‌توان با تفکیک میان سیستم (۱) و سیستم (۲) استدلال و گنر را به چالش کشید. می‌توان پذیرفت که قصدها و تصمیم‌های محقق‌شده در سیستم (۱) هیچ‌گاه آگاهانه نیستند. بنابراین و گنر درست می‌گوید که در بیشتر مواقعی که قصدهایی را به خود نسبت می‌دهیم، این اسناد مربوط به بخش‌های پرشتاب، زودگذر و غیرآگاهانه ذهن و بر مبنای خودتفسیری صورت می‌پذیرد. اما آیا این نتیجه می‌دهد که اراده آگاهانه یک توهم است؟ قبول کارکرد آگاهانه سیستم (۲) به معنای پاسخ منفی به این پرسش است؛ زیرا همچنان می‌توان ایده واقعی بودن اراده آگاهانه را از طریق ارتباط آن با سیستم (۲) حفظ کرد. همان‌طور که اشاره کردیم، رویدادهای سیستم (۲) آگاهانه هستند و غالباً علت رفتارهای نهایی ما محسوب می‌شوند؛ گفت‌وگوی درونی «من

** اما چگونه یک گفت‌وگوی درونی می‌تواند باعث و علت عمل ما شود؟ چگونه این رویداد ذهنی می‌تواند کارکرد سیستم (۱) را تحت الشعاع خود قرار دهد؟ بسیاری از تئوری‌پردازان از این پرسش غفلت کرده‌اند؛ ولی فرانکیش (Frankish, 2004) با بسط کارهای کوهن (Cohen, 1992) نتیجه گرفت که آنچه ما تصمیم‌های آگاهانه می‌نامیم - مثل وقتی که به خودمان می‌گوییم: «تصمیم گرفتم که عمل Q را انجام دهم» - گونه‌ای از تعهد ناشی از کارکرد فرآیندهای جاری در سیستم (۱) است.

عمل Q را انجام خواهیم داد» رویدادی آگاهانه است که موجب انجام عمل Q می‌شود. می‌توان مدعی شد که این گفت‌وگوی درونی همان اراده آگاهانه است و این- یعنی اراده آگاهانه ما- واقعی است، نه توهم.

۶. نتیجه‌گیری

استدلال وگنر برای توهمی بودن اراده آگاهانه - یکی از استدلال‌های او که در این مقاله طرح شد - بر نحوه ارتباط میان «اراده آگاهانه» و «تجربه اراده آگاهانه» بنا شده است. این استدلال می‌گوید برای اینکه رویدادی ذهنی مثل اراده آگاهانه باشد، لازم است که عامل دسترسی بی‌واسطه و غیراستنتاجی به آن داشته باشد. ولی از آنجا که دسترسی فاعل به حالات ذهنی خود مستقیم و بی‌واسطه نیست، بلکه غیرمستقیم و تفسیرگرانه است، لذا اراده آگاهانه چیزی جز یک فریب نیست. از دیدگاه وگنر این ارتباط نمی‌تواند بی‌واسطه و مستقیم باشد، فاعل به بسیاری از اتفاقات جاری در ذهن خود ناآگاه است. آنچه در اختیار فاعل قرار می‌گیرد، محصول رویدادهای بسیاری است که همگی آنها به صورت ناآگاهانه در مغز جریان دارند. نتایج بسیاری از آزمایش‌های علمی و نیز اختلال‌های گزارش شده در روان‌شناسی اجتماعی نیز این ادعا را تأیید می‌کنند. بسیاری از این آزمایش‌ها از وقوع یک خطای سیستماتیک در گزارش‌های اول - شخص حکایت می‌کنند و بهترین تبیین برای این دسته خطاهای سیستماتیک قبول ارتباط مبتنی بر تفسیر میان «اراده» و «تجربه اراده» است. این دیدگاه را می‌توان از وجوه مختلف نقد کرد. یکی از این وجوه، به نحوه ارتباط میان «اراده» و «تجربه اراده» برمی‌گردد؛ یعنی همان نقطه‌ای که وگنر آن را پاشنه آشیل دیدگاه رقیب می‌داند. وگنر می‌گوید اسناد - به معنای واقعی - یک تصمیم یا انتخاب به خودمان، مستلزم آگاهی ما از آنهاست. ولی آگاهی مستقیمی به این رویدادهای ذهنی وجود ندارد. پس این اسنادها چیزی جز فریب نیستند.

در پاسخ این دیدگاه گفتیم، می‌توان پذیرفت که عامل از بسیاری از رویدادهای ذهنی - درونی - نامطلع باشد و در عین حال به تصمیم خود، آگاهی کافی داشته باشد. مثال مشهور این مورد، تئوری دید است. برای درستی تئوری دید و تجربه آگاهانه از

تصاویر، لازم نیست که حتماً به تمام رویدادهای درونی مغز و نحوه پردازش تصویر توسط آن، آگاهی درونی داشته باشیم. این دیدگاه را بر اساس تئوری «پردازش موازی» و نیز «تئوری سیستم‌های دوگانه» بیان کردیم و نتیجه گرفتیم که می‌توان با پذیرش برخی از فرض‌های وگنر همچنان به واقعی بودن اراده آگاهانه باور داشت.



منابع و مأخذ

1. Bayne, T. J.; Review of D. M. Wegner; The Illusion of Conscious Will; **Journal of Consciousness Studies**; 9, 2002 ,No. 7, pp.94 – 96.
2. Bayne, T. J. and Levy, N.; The feeling of doing: Deconstructing the phenomenology of agency, In **Disorders of Volition**; ed. N. Sebanz and W. Prinz; MIT Press, 2006.
3. Carruthers, P.; **Phenomenal consciousness: A naturalistic theory**; Cambridge University Press, 2000.
4. _____; **Consciousness: Essays from a higher — order perspective**; Oxford University Press, 2005.
5. Carruthers, P.; **The architecture of the mind: Massive modularity and the flexibility of thought**; Oxford University press, 2006.
6. Carruthers, Peter; “The Illusion of Conscious Will”, **Synthese**; Vol. 159, No. 2, Self — Ascriptions of Mental Statesm Nov., 2007, pp.197 – 213.
7. Cohen, L. J.; **An essay on belief and acceptance**; Oxford University Press, 1992.
8. Frankish, K.; **Mind and supermind**; Cambridge University Press, 2004.
9. Ginet, C.; **On Action**; Cambridge University Press, 1990.
10. Haggard, P. and Johnson, H.; Experiences of voluntary action; **Journal of Consciousness Studies**; 10, 2003, No. 9 – 10, pp.72 – 84.

11. Heal, J.; "Moore's paradox: A Wittgensteinian approach"; **Mind**, No.103, 1994, pp.5 - 24.
12. Henderson, W. R., and G. E. Smyth; "Phantom limbs"; **Journal of Neurological Neurosurgical Psychiatry**; No. 11, 1948, pp.88 - 112.
13. Holton, R.; "Review of The Illusion of Conscious Will", **Mind**, 113, 2004, No. 449, pp.218 - 221.
14. Horgan, T., Tienson, J., and Graham, G.; The phenomenology of first — person agency; In **Physicalism and Mental Causation: The Metaphysics of Mind and Action**; ed. S.Walter and H. — D. Heckmann; Imprint Academic, 2003.
15. Kane, R & Fischer, J, M & Pereboom, D & Vargas, M.; **Four Views On Free Will**; (ed.) Ernest Sosa; Blackwell Publishing, 2007.
16. Kim, J.; **Mind in a Physical World: An Essay on the Mind — Body Problem and Mental Causation**. MIT Press, 1998.
17. Libet, B.; "Unconscious cerebral initiative and the role of conscious will in voluntary action", **Behav. and Brain Sciences**, 1985.
18. ____; C. A. Gleason, E. W. Wright, and D. K. Pearl; Time of conscious intention to act in relation to onset of cerebral activity (readiness — potential): The unconscious initiation of a freely voluntary act; **Brain**, 1983, No. 106: pp.623 - 642.
19. Ilport, G. W.; "The historical background of social psychology" In G. Lindzey & E. Aronson (Eds.), **The handbook of social psychology**; New York: McGraw Hill, 1985.
20. Malcolm, N.; **Consciousness and causality**: In D. Armstrong & N. Malcolm (Eds.), **Consciousness and causality**. Blackwell, 1984.
21. Moran, R.; **Authority and estrangement: An essay on self — knowledge**. Princeton University Press, 2001.

22. Nichols, S.; The folk psychology of free will: Fits and starts, **Mind and Language**; 2004, No. 19, pp.473 – 502.
23. Nielson, T. I.; Volition: A new experimental approach; **Scandinavian Journal of Psychology**, 1963, No. 4, pp.215 – 230.
24. Penfield, W.; **The mystery of mind**; Princeton, NJ: Princeton University Press, 1975.
25. Searle, J.; **Rationality in Action**; MIT Press, 2001.
26. Shoemaker, S.; First — person access; **Philosophical Perspectives**; 1990, No. 4, pp.187 – 214.
27. Wakefield, J. and Dreyfus, H; Intentionality and the phenomenology of action, In **John Searle and His Critics**; ed. E. Lepore and R. van Gulick, Blackwell, 1991.
28. Wegner, D. M.; **The Illusion of Conscious Will**; MIT Press, 2002.
29. ____; The mind's best trick: How we experience conscious will. **Trends in Cognitive Science** 7, 2003. No. 2, pp.65 – 69
30. ____; Who is the controller of controlled processes? In **The New Unconscious**; ed. R. Hassin et al; Oxford University Press, 2005.